

در واجب بودن و درست بودن

سندیکا، شکی نیست

گفت و گو با

جواد مهران گهر (ناطق علی)

عضو سابق هیأت مدیره ی سندیکای کفاشان تهران



کارگران زیادی در محل سندیکا شرکت می کردند و از تریبون سندیکا، مشکلات کارگاه های خود را با دیگران در میان می گذاشتند.

سندیکای کفاش چیزی بالاتر از یک سندیکا بود. بعدها سندیکا از نظام آباد به خیابان ظهیرالاسلام آمد و جشنی هم در همین مورد گرفتند. در همین موقع ها بود که من به عنوان یکی از فعالان کمیسیون تبلیغات، مشغول به فعالیت شدم. دوستانی که مرا می شناختند گفته بودند به درد کار تبلیغات می خورد. البته، قبلاً به دلیل رابطه ی دوستانه ای که با آقای گودرزی خیاط داشتیم؛ آشنایی هایی در مسایل سیاسی و صنفی داشتیم. اکثراً در مغازه ی ایشان با دوستان به مباحث سیاسی و صنفی می پرداختیم.

◇ ساختار تشکیلاتی سندیکا چگونه بود؟ چه کسانی عضو هیأت مدیره می شدند و چگونه؟ شیوه ی انتخاب در درون سندیکا چگونه بود؟ سندیکا از چه کمیسیون هایی تشکیل می شد و برنامه ریزی های آن چگونه عملی می شد؟

جواد مهران گهر: ببینید! کارگران یک صنف مثلاً جوراب باف تصمیم می گیرند سندیکا داشته باشند. ابتدا ۵ یا ۷ یا ۹ نفر که حتماً باید فرد باشند، به عنوان هیأت مؤسس دور هم جمع می شوند. متن تقاضای تشکیل سندیکا و اساس نامه ی سندیکا را تنظیم می کنند. بعد این تقاضا توسط افراد صنف خودشان تا آن جا که مقدور هست تأیید و امضا می شود. تقاضا را جهت ثبت قانونی به اداره ی مربوطه می بزنند و سندیکا را به ثبت می رسانند. بعد از آن احتیاج دارند که محلی را اجاره کنند. مسئول مالی تعیین می کنند و از کارگران، کمک مالی جمع می کنند. بعد از اسکان، در محل مجمع عمومی صنف را دعوت می کنند، یعنی با اعلامیه یا از طریق مطبوعات از کل صنف برای تشکیل مجمع، انتخاب هیأت مدیره و تعیین خط مشی سندیکا دعوت می شوند. هیأت مدیره با رأی مستقیم کارگران انتخاب می شوند. بعد از آن هیأت مدیره بین خودشان تقسیم کار می کنند و مسئولیت هر یک از کمیسیون ها را یکی از افراد هیأت مدیره به عهده می گیرد. کمیسیون هایی همانند «تشکیلات»، «سالی» و «حل اختلاف»، از آن جمله اند. رئیس هیأت مدیره و دبیر نیز به همین شکل انتخاب می شود. رئیس هیأت مدیره، مسئول کنترل جلسات و نظم آن است و دبیر به عنوان مسئول اداری، سندیکا با مسئولان در تماس می باشند. البته ۳ نفر هم بازرس در مجمع با رأی مستقیم کارگران انتخاب می شوند که ناظر بر فعالیت هیأت مدیره باشد. بلافاصله هیأت مدیره از میان کارگران داوطلب، فعالانی برای کمیسیون های مختلف عضوگیری می کند و عناصر فداکار و سالمی را برای همکاری دعوت و

این هیأت مؤسس، عناصر برجسته ی صنف را دعوت به همکاری می کند و در همان محل مجمع سندیکا تشکیل داده و هیأت مدیره انتخاب می شود. در زمانی که من به سندیکا رفتم، آقایان عباس سرابی، سمنانی، مهدیون، احمد خوش سیر، جمال صادق نیا، مهدی رستگار و باقر بریرانی، ناصر خاریاوند و حاتم بیات در هیأت مدیره فعالیت می کردند. البته رضا مطبوع و ناصر خاریاوند از فعالان جوان سندیکا بودند. این اشخاص توانستند یک، سندیکای نمونه و کم نظیر به وجود بیاورند. این که گفتیم «کم نظیر» به این خاطر است که سندیکای کارگران کفاش آن زمان، از انسجام بسیار بالایی برخوردار بود. کمیسیون های تشکیلات، تبلیغات، حل اختلاف و مالی از فعالان جوان صنف، بهره می گرفتند و آثار مثبتی در صنف داشتند. هر محله که مرکز بورس کفاشی ها بود، حوزه ی مخصوص خود را در سندیکا داشت. کلاس های مختلف آموزش قانون کار و فعالیت سندیکایی در صنف گذاشته می شد که با استقبال گسترده ی جوانان کارگر روبه رو می شد. در کنفرانس های هفتگی،

◇ از سوابق آشنایی تان با سندیکای کفاشان برای مان بگویید. چرا و چگونه وارد عرصه ی فعالیت های سندیکایی شدید؟

جواد مهران گهر: آشنایی من و ورودم به سندیکا حدود سال های ۲۱ - ۲۰ بود چیزی از زمان تأسیس سندیکای بعد از کودتا نگذشته بود. می دانید که در جریان کودتای سال ۳۳ سندیکاها و شورای متحدی مرکزی توسط عوامل کودتا بسته شد. بعد از آن در سال های ۲۵ و ۲۶ افراد وابسته به احزابی مثل حزب مردم یا ملت سعی کردند سندیکای کارگران کفاش را تأسیس کنند. اما عده ای از رهبران خوش فکر کفاش، از جمله یعقوب مهدیون، محمدعلی رستگار و عباس کاشانی به همراه دوستان شان به محل آن ها رفتند و با استفاده از محبوبیتی که در صنف داشتند، تابلوی سندیکا را از آن ها گرفتند. البته زدوخوردهایی هم در کار بود. بالاخره با کمک و حمایت کارگران کفاش و کمک سندیکای خبازان تهران مکانی در محله ی نظام آباد گرفتند و تابلوی سندیکا را بالا بردند.

در کمیسیون‌های مختلف از وجودشان بهره می‌برد. در واقع، مغز سندیکا که هیأت مدیره باشد، با رأی مجمع انتخاب شده سیستم استخوانی آن به وسیله هیأت مدیره در کمیسیون‌ها سازمان‌دهی می‌شود. این اندام به عضلاتی نیاز دارد که این عضلات را کارگرانی که به سندیکای خود حق عضویت می‌پردازند و از آن حمایت می‌کنند، عضلات آن را تشکیل می‌دهند و نیرومندش می‌کنند. سندیکای کفاش از مغزی خوب و عضلاتی نیرومند بهره‌مند بود. مثلاً ما یک مجمع عمومی داشتیم در محل میدان قیام فعلی، مجمع باشکوهی بود. سندیکا از دو بخش «بازار» و «خیابان» نماینده گرفت. هیأت مدیره سندیکای کفاش از ۷ نفر به ۹ نفر رسید. مجموعاً با ۳ نفر بازرس، ۱۲ نماینده انتخاب شدند.

◇ منظور تان از ۲ بخش «بازار» و «خیابان» چیست؟ آیا این ۲ بخش، ویژگی خاصی دارند که این‌ها را از هم جدا می‌کند؟

جواد مهران‌گهر: در بعضی صنوف مانند خیاط، کفاش، بافنده و ... دو نوع تولید داریم: یکی گران با کیفیت و لوکس، مخصوص فروش در بوتیک‌های مرکز و شمال شهرها و برای آدم‌های نسبتاً مرفه‌تر؛ و یک نوع تولید هم داریم، ارزان و انبوه برای مصرف مناطق کم بضاعت‌تر که این نوع تولیدی‌ها سابق در بازار یعنی پاساژها و راسته‌هایی بود که به تولید کفش یا لباس مشغول بودند و می‌گفتند بازار کفاش‌ها، خیاط‌ها، سراج‌ها و ...

کارگران کفاش بازار، زمانی خوب کار می‌کردند. اغلب غروب‌ها می‌دیدید که ساک پر دوش با شادابی به سمت ورزشگاه‌ها می‌روند. تعدادشان هم زیاد بود حق‌شان بود، که نماینده‌هایی در هیأت مدیره سندیکا داشته باشند. سندیکا از وجود همین جوان‌ها بهره می‌گرفت و با حرارت زیادی به پیش می‌رفت.

◇ صنف کفاشان در آن مقطع، با چه مسایلی عمده‌ای رو به رو بود و فعالیت‌های این دوره پیرامون چه مسایلی متمرکز شده بود؟

جواد مهران‌گهر: مسایل زیادی داشتیم. آن زمان آب لوله‌کشی نبود. کارگاه‌ها اغلب به خاطر نداشتن یک منبع آب با اعتصاب مواجه می‌شدند. کولر که هنوز نبود، برای داشتن پنکه و امثال آن، کار به اعتصاب می‌کشید. مسأله‌ی دستمزدها هم که همیشه از مسایل عمده‌ی سندیکا و کارگران بود اما عمده‌ترین مسأله، مسأله‌ی حفظ استقلال سندیکا از دولت و احزاب بود. اجباری کردن بیمه در صنوف، شعار همه‌ی سندیکاهای مستقل بود و اغلب با هم همکاری‌هایی در این زمینه داشتند. سندیکای نانواها، خیاط‌ها، بافنده‌ها با ما در این مسیر

کمک مالی به سندیکاها، در صورتی که آن‌ها آلت دست حاکمیت نبودند، جزو معاللات بود و بنابراین، هیچ وقت و به هیچ شکلی به سندیکاهای مستقل کمک نمی‌شده، حکومت بر آن بود که از نفوذ و محبوبیت این سندیکاها به نفع خود استفاده کند.

همراه بودند. این دو شعار نیروی پیش‌تری را صرف می‌کرد.

مدت‌ها بود شبانه‌روزی روی بیمه فعالیت می‌کردیم. اعلامیه و نامه و تقاضاها بود که یکی بعد از دیگری مطرح می‌کردیم. نهایت کار نیز اعتصاب بود. پس از این همه تلاش بالاخره موفق شدیم بیمه را در صنف اجباری کنیم. اول آن‌ها گفتند ۱۳ درصد ما موافقت نکردیم تا ۱۷ یا ۱۸ درصد، ولی آخر سر بیمه ۲۱ درصد به تصویب رسید. این درصدها خدمات متفاوتی برای کارگران داشت. هر چه از درصد حقوق کم‌تری گرفتند خدماتی مانند بازنشستگی از کارافتادگی و حوادث کم‌تر می‌شد. و ما هم خدمات کامل بیمه را می‌خواستیم. صنف هم یاری کرد و موفق شدیم این حق را بگیریم. البته بعضی جاها کارگرها تحت تأثیر کارفرما تن نمی‌دادند. بازرسی بیمه که می‌آمد قایم می‌شدند یا با او جدل می‌کردند یا برای رد کردن لیست بیمه و گرفتن دفترچه، تنبلی می‌کردند که ضررش، هم به خودشان و هم به کارفرما می‌خورد. حالا هم همین‌طور است. اغلب تنبلی می‌کنیم بعد هم چوبش را می‌خوریم. بیمه که سر آخر پول خودش را از هر کارگاهی که بازرسی کرده می‌گیرد. فقط سر کارگر بی‌کلاه می‌ماند و هزینه‌ی سنگین درمان و نداشتن بازنشستگی و از کارافتادگی و هزار مشکل دیگر.

مشکل دیگری که داشتیم این احزاب دولتی بود. حکومتی‌ها می‌خواستند ما را زیر چتر خودشان بکشانند و سعی می‌کردند با افراد هیأت مدیره تماس‌هایی داشته باشند. با تطمیع و

الان کار به جایی رسیده که هیچ کدام از آن مسایل را نمی‌توان دید. کارگاه‌ها و سندیکا واقعاً داغان شدند و از وضعیت اصلی و آرمان اساسی خود خارج شدند و به دلایل مختلف کارگران نیز صرفاً روی مسایل روزمره و این که به هر حال باید زندگی کنیم، تأکید می‌کنند.

تهدید، یا دادن امتیاز به سندیکا آن‌ها را زیر فشار قرار می‌دادند تا به سمت احزاب دولتی بکشانند. اما مقاومت سندیکای کفاش، کم‌نظیر بود. البته در مورد بعضی افراد، موفق شده بودند ولی در مورد سندیکا و هیأت مدیره موفقیتی نداشتند. بهانه‌جویی‌های زیادی می‌کردند؛ مثلاً در یک زمانی گفتند روز کارگر، روز تولد رضاخان است و اول ماه مه، یک روز خارجی است که به ما مربوط نیست و سعی داشتند اول ماه مه را از بین ببرند. در آن زمان، هیأت مدیره‌های سندیکاها جلسه‌ای در محل سندیکای کافه - رستوران‌ها داشتند. شبی آقای سرابی از سندیکای ما با احتیاط و احترام در حضور نماینده‌ی دولت گفته بود که ما برای رضاشاه احترام زیادی قایلیم اما روز اول ماه مه، روز جهانی کارگران است و ما باید به عنوان همدردی با سایر کارگران دنیا تظاهراتی داشته باشیم. فردای این قضیه ساواک او را خواسته بود و از قرار برخورد سختی با او کرده بود. عاقبت، کارگران، حکومت را وادار کردند روز اول ماه مه را به رسمیت بشناسند.

در وزارت کار اتاقی بود که امتیاتی‌ها اعلامیه‌ها را کنترل می‌کردند. هیأت مدیره‌ی سندیکای کفاش به مناسبت اول ماه مه اعلامیه‌ای نوشته بود که از طرف هیأت مدیره، من و آقای سمنانی مأمور شدیم برای تأیید آن به اداره‌ی کار برویم. اعلامیه را گرفتند و بدجوری خط - خطی کردند. خیلی‌هاش را حذف کردند و چیزهای زیادی به آن اضافه کردند. اعلامیه را تحویل گرفتیم. از آن جا که خارج شدیم من و آقای سمنانی نگاهی به هم کردیم و یواشکی اعلامیه را پاره کردیم، ریز کردیم و توی جوی آب ریختیم. آقای سمنانی گفت، ما به صورت شفاهی تبلیغ می‌کنیم. البته با توجه به این که متن دست‌نویس‌اش بود، من به همراه دوستان آن اعلامیه را در حوالی کرج در میان جمعی که به مناسبت اول ماه مه جمع شده بودیم، برای کارگران زیادی خواندم.

یک اعلامیه‌ی دیگری هم ما در آن زمان دادیم که بسیار قوی و مفید بود. قیمت کلیه‌ی ارزاق آن زمان را نوشته بودیم و با دستمزدها مقایسه کرده بودیم. کل هزینه‌ی زندگی یک کارگر با خانواده‌ی او. البته حداقل معیشت و مقایسه‌ی آن با دستمزدها، که کار بسیار ارزنده‌ای بود، این اعلامیه در سطح وسیعی پخش شد و روی صنف، تأثیر عجیبی گذاشت و کمی هم دردسر برای هیأت مدیره درست کرد.

سال‌هایی هم که رژیم برای برگزاری مراسم اول ماه مه فشار می‌آورد ما هر طوری شده، به برپایی چنین مراسمی اقدام می‌کردیم. حتی اگر شده ۶-۵ نفری به کوه برویم و مراسمی داشته باشیم.

در جریان مراسم ۶ بهمن ماه، آقای سمنانی در دماوند بودند. که دیر وقت سندیکا از ایشان

خواستند که: سندیکای کفاشان باید یک سخنرانی در امجدیه در مورد تأیید انقلاب سفید شاه داشته باشند. وی به سمنانی می‌گوید و سمنانی هم که حال و هوایی داشت، قبول می‌کند اما با این شرط که اگر متن را به من بدهند و بگویند برو بخوان، من اهل این جور برنامه‌ها نیستم. اگر بگذارید خود من، متن را بنویسم قبول دارم و الا ما نیستیم! دبیر وقت این مسأله را مطرح می‌کند. گویا اول قبول نمی‌کنند و بعد از آن می‌گویند که برو بگو بنویسد. و او هم به سمنانی می‌گوید و سمنانی شروع می‌کند به نوشتن. متن بسیار جالب توجه و برجسته‌ای را نوشت و در امجدیه خواند. البته چند خطی هم در بین مطالب خودش، مجبور شد که دیدگاه‌هایی از حکومت وقت را نیز منعکس بکند.

اما راجع به آن بخش از پرسش‌تان در مورد نفوذ رژیم در سندیکا. دبیر وقت سندیکا علی‌رغم ادعاهای اولیه‌اش، ارتباطاتی را با رژیم برقرار کرده بود. وقتی این قضیه لو رفت ضربه‌ی سختی خورد و نور و بزش خالی شد. وقتی پیرامونش را خالی دید و اعتبارش را هم از دست داده بود خودش را جمع‌وجور کرد و از آن وضعیت آمد پایین. این تجربه بسیار گرانقدر و ارزشمند بود. بعد از این، همه می‌دیدند که اگر قرار باشد که با استفاده از اعتماد کارگران بالا بیایند و بعد تغییر وضعیت ۶۸- درجملی بدهد، آخر و عاقبتش چی خواهد بود حواس‌شان را جمع کردند.

در این میان، عناصر جوان هم بودند که مورد حمایت قرار می‌گرفتند افراد جوانی که دارای جوهره و توان و علاقه بودند از سوی عناصر قدیمی مثل ما حمایت می‌شدند و بالا می‌آمدند. به عنوان مثال، از همین عناصر که از کارگران سالم و سر بود و از کشتی‌گیران به نام صنف هم بود می‌توان به آقای محمدعلی صباغی اشاره کرد که آمد و شد رئیس هیأت مدیره و البته مشاورینی هم نور و بزش بودند. این مشاوران عموماً اعضای قدیمی هیأت مدیره بودند که از روی علاقه و برای انتقال تجارب به عناصر جوان‌تر به آن‌ها کمک می‌کردند. آقای رضا مطوع، آقای بیات، آقای باقر بری‌رانی، خود من و ... این‌ها همه به اعضای جوان کمک می‌کردند.

چند دوره هم به مدیریت آقای صباغی گذشت و نوبت به آقای حسن یونسی رسید. ایشان هم جزو فعالان جوان صنف بود و در صنف هم همه او را می‌شناختند و کار هم کرده بود. پیرامون ایشان هم مشاورینی از با تجربه‌ها و قدیمی‌ها جمع بودند. نحوی فعالیت این افراد هم مشخص بود، به این معنی که با توجه به امکانات و مقدرات و محدودیت‌ها حرکت می‌کردند. به عنوان مثال، در مورد قانون کار، نمی‌توانستند همه چیز را عوض کنند، بلکه سعی

در اجرای بهتر قانون کار می‌کردند. این جوری نبود که چیزی که وجود نداشت بیاورند و برای تحقق آن فعالیت شود. چنین کاری نه در سندیکای ما وجود داشت و نه در هیچ سندیکای دیگری.

با چنین شرایط و ویژگی‌ها، سندیکا حرکت می‌کرد، تا به کوران انقلاب ۵۷ می‌رسیم. در کوران انقلاب اگر قرار بود این هیأت مدیره تصمیم‌گیری خاصی نسبت به جریان‌ها و تحولات داشته باشد، به هر حال ساواک نفوذ و اقتدار خودش را، کم و بیش، حفظ کرده بود و در مراکز مختلف هم چنان فعال بود، و این‌ها (هیأت مدیره) موفق به انجام چنین چیزی نمی‌شدند. ضمن این‌ها که ساواک هم دخل این‌ها را در می‌آورد. بنابراین، هیأت مدیره همان وضعیت و فعالیت‌های گذشته را پی می‌گرفت. اما جالب توجه است که فعالیت سندیکا، به همین نقطه منتهی نمی‌شد. بلکه کارگران کفاش و فعالان سندیکای کارگری، در قالب «بخشی از کارگران کفاش» و «هواداران سندیکای کارگری کفاشان» اعلامیه‌هایی را منتشر می‌ساختند و این اعلامیه‌ها را عموماً در حوالی دانشگاه تهران به در و دیوار می‌چسباندند. این فعالیت‌ها به

هیچ وجه زیر عنوان «سندیکای کارگران کفاش» عملی نمی‌شد. با این همه، سندیکا از انجام چنین فعالیت‌هایی آگاه بود.

تا می‌رسیم به جریان‌های اولیه‌ی بعد از پیروزی انقلاب. با توجه به حال و هوای انقلاب و وجود شرایط فعالیت بهتر، سندیکا فعالیت خود را گسترش داد و تقریباً هر شب برنامه‌ای را اجرا می‌کرد. کنفرانس‌ها پشت بام سندیکا انجام می‌شد و عناصر قدیمی نیز در این برنامه‌ها حضوری چشمگیر داشتند. این روند هم چنان ادامه داشت تا این‌که کلی جریان متوقف شد و کار به جایی رسید که همه فعالیت‌ها مختل شد. کارگران، رفتاری برخلاف حاکمیت انجام نمی‌دادند اما انجمن‌های جدید، تحمّل دین هیچ چیزی را نداشت. دنبال این بودند که ببینند در کجای یک اعلامیه‌ای مثلاً کلمه‌ی «رفیق» نوشته شده و همان را علم می‌کردند و می‌گفتند: «این‌هایی که

نوشته‌اند «رفقا» این‌ها، از آن سوی آب‌ها آمده‌اند و ...» بالاخره هم، کار خودشان را کردند.

اما نتیجه چی شد؟ نتیجه این شد صنفی که آن قدر فعال بود و از نیروهای جوان علاقه‌مند سرشار بود و دارای کارگاه‌های منظم و فعالی بود، سندیکایی که آن همه مبارز در آن فعالیت می‌کردند و مالا مال از انسان‌های علاقه‌مند و روشنفکر بود، بدون این‌که افراد ناباب را هم نادیده گرفته باشیم، الان کار به جایی رسیده که هیچ کدام از آن مسایل را نمی‌توان دید. کارگاه‌ها و سندیکا واقعاً داغان شدند و از وضعیت اصلی و آرمان اساسی خود خارج شدند و به دلایل مختلف کارگران نیز صرفاً روی مسایل روزمره و این‌که به هر حال باید زندگی کنیم، تأکید می‌کنند. این‌که زندگی را چی می‌دانند و معنای آن را در چه می‌جویند، آیا انحرافات گسترده‌ی شخصی خودشان را هم باید به عنوان «زندگی» تلقی کرد یا نه و ... این‌ها مسایلی است که در حال حاضر، کارگران درگیر آن‌اند.

◇ نگاهی به فراز و فرود فعالیت‌های سندیکایی و همچنین سیاست‌های رژیم گذشته نشان می‌دهد که از دهه‌ی ۴۰ حزب



ملت و حزب مردم تشکیل می‌شود، که یکی از اهداف آن‌ها جذب سندیکاهای کارگری بود. حتا موفق شده بودند که سندیکاهایی مثل راه‌آهن را هم جذب بکنند. سندیکاهایی مثل سندیکای کفاشان و خیاط و بافنده و نانوا و تا حدودی هم، سندیکای کافه - رستوران‌ها مقاومت کرده و استقلال خودشان را حفظ کرده بودند. این احزاب همواره برای جذب افراد و سندیکاهای تلاش‌هایی را انجام می‌دادند اما وجه غالب و خط‌مشی کلی هیأت مدیره‌ها، حفظ استقلال سندیکاهای بود.

این روند هم‌چنان ادامه داشت تا می‌رسیم به دوران تأسیس حزب رستاخیز. این حزب بر آن بود که کلیه سندیکاهای و تشکلهای مستقل را وابسته به خود بکند. توجه به این نکته، بسیار مهم است که تا قبل از این تاریخ «احزاب غیردولتی» در صدد جذب تشکلهای صنفی مستقل بودند اما از این تاریخ به بعد و با سیاست خاص شاه که اعلام کرده بود هر کسی عضو این حزب نشود می‌تواند چمدان‌هایش را ببندد و برود، «حزب دولتی در صدد جذب سندیکاهای مستقل برآمد. یعنی قضیه به این سفتی و سختی بود؛ به این شکل که سعی داشتند که اگر وابسته و عضو حزب رستاخیز نشوند آن‌ها را متلاشی سازند. بعد از این اولتیماتوم سندیکای مستقل کفاشان توانستند، استقلال خود را حفظ بکنند، و زیر این فشار بایستند و عقب‌نشینی نکنند، مسأله‌ای است بسیار مهم و تجربه‌آموز.

چرا و چگونه سندیکای کفاشان توانست به چنین موفقیتی دست یابد؟

جواد مهران‌گهر: به طور مشخص می‌توان گفت که بعد از این اولتیماتوم و تهدیدها سندیکای کفاشان وابسته به حزب رستاخیز نشد ولی دبیر وقت سندیکا، به احتمال خیلی قوی در داخل این‌ها بود. این قضیه پس از کنگره‌ی «آزاد مردان و آزاد زنان» بیش‌تر معلوم شد. داستان کنگره به این صورت بود که ایشان رفته بود با حکومت همکاری می‌کرد و این مسأله را هیأت مدیره هم می‌دانست. هر چه قدر هم کوشزد می‌کردند، می‌گفت: من، کی از شما دعوت کردم که بیایید. من خودم تنها رفتم و ارتباطی هم با سندیکا ندارد. من که از طرف و یا به نمایندگی از سندیکا نرفته‌ام و... یک شب قبل از برگزاری کنگره، عناصری از داخل کنگره خبر دادند که دبیر وقت سندیکای ما کاندیدای رئیس سنی است. یعنی ایشان ابتدا رئیس می‌شوند، کنگره را افتتاح می‌کنند بعد هم شهردار تهران است که رئیس می‌شود. این را ما متوجه شدیم، به ایشان گفته می‌شود که این کار را نکن. این نوع رفتار موجب صدمه خوردن حیثیت سندیکا می‌شود و همه می‌گویند: «دبیر سندیکای کارگران کفاش در چنین تشکیلاتی

رفته و...» که البته گوش او بدهکار چنین حرف‌هایی نبود. لاجرم ما تمهیدی چیدیم. ما می‌دانستیم که کنگره ساعت ۷ صبح آغاز به کار خواهد کرد و درهای محل برگزاری هم ده دقیقه به ۷ بسته می‌شود. از سوی دیگر، جلسات هیأت مدیره را همیشه صبح اول وقت مثلاً ساعت ۵/۵ یا ۶ صبح تشکیل می‌دادیم. گفتیم ایشان را به جلسه هیأت مدیره دعوت می‌کنیم. نمی‌تواند که نیاید. به خودش هم گفتیم که بیا و حرف‌های بچه‌ها را گوش کن و هر موقع هم که خواستی بروی، برو. اما بین خودمان قرار گذاشتیم که این قدر سوال پیچ‌اش کنیم که دچار حواس پرتی بشود و ساعت جلسه‌ی کنگره را فراموش کند. این نقشه را دقیق کشیدیم و همه‌ی اعضای هیأت مدیره سر ساعت آمدند. این هم سر موقع آمد. شروع کردیم به پرسش کردن. ایشان ضمن این‌که به پرسش‌های ما جواب می‌دهد در عین حال، حواسش به ساعتش بود. حدود ۲۰ دقیقه

البته، اعضای هیأت مدیره امکان داشت که در حزبی فعالیت داشته باشد اما آن چه مهم است این است که دوران سندیکای مستقل با دوران قبلی‌اش تفاوت‌های اساسی داشت. در دهه‌ی ۳۰ - ۲۰ یعنی در دوران «شورای متحده‌ی مرکزی» همه‌ی صنوف، سندیکا داشتند.

بعد از کودتای ۲۸ مرداد، «شورای متحده‌ی مرکزی» بسته شد و فعالیت‌هایش هم متوقف شد. تنها، پس از گذشت ۵ - ۴ سال یعنی از ۱۳۳۷ - ۱۳۳۶، سندیکاهای مستقل شروع به فعالیت کردند. در این سندیکاهای امکان داشت که افراد و کارگرانی با گرایش‌های سیاسی خاص فعالیت داشته باشند، اما چون اصل اساسی مستقل بودن سندیکاهای بود و تجارب گذشته هم وجود داشت، بنابراین شعارهای احزاب و گروه‌ها در داخل سندیکاهای خریدار و مشتری نداشت و جو سندیکاهای اجازه‌ی فعالیت‌های این‌چنینی را نمی‌دادند. در روزهایی هم که کنفرانس‌ها،



شماره ۱۱
شماره مالی
شماره شخصی
شماره ثبت شرکتها ۳۳۷
شماره ثبت وزارت کار ۲۴
تاریخ عضویت
نام جواد مهران‌گهر
شماره شناسنامه
تاریخ عضویت
تاریخ تجدید کارت عضویت
بروب این نام جدید وزارت کار بر عضو طبق اسامی
حق عضویت پردازد حق قانونی آن در سندیکا محفوظ است

به ۷ بود که از جایش بلند شد. هر چی گفتند که این مسأله را باید توضیح بدهی، آن مسأله چه جووری شد؟ و... دیدیم فایده ندارد. ایشان این قدر با تعجیل از پله‌ها پایین آمد و شروع کرد به دویدن که فکر می‌کنم در عمرش این جووری ندیده بود. بعدها شنیدیم که آخرین نفری بود که قبل از بسته شدن در، خودش را رسانده بود. فردای این جریان بود که روزنامه‌ی کیهان عکسش را انداخته بود که جزو هیأت ریسه در کنگره نشسته بود.

◊ آیا به غیر از ایشان افراد و یا گرایش‌های دیگری هم در هیأت مدیره وجود داشت؟

جواد مهران‌گهر: نه! هیأت مدیره تقریباً یک دست بود و هیچ گرایشی اعم از گرایش‌های فردی و یا گروهی در داخل آن وجود نداشت. هدف، حفظ استقلال سندیکا از جریان‌های انحرافی بود که می‌خواستند بر خلاف منافع کارگران حرکت بکنند.

عمومی بود همه‌ی کارگران می‌توانستند پشت تریبون قرار گیرند و مشکلات صنفی خود را مطرح بکنند.

بد نیست نکته‌ای در این‌جا در مورد بیمه‌های کارگران توضیح بدهم این است که سندیکاهای کارگری این را تصویب کردند که بیمه‌ی کارگران باید اجباری باشد. در این‌جا مخالفت کارفرمایان و مقاومت حکومت وجود داشت با این همه به علت پافشاری و مقاومت کارگران در نهایت مورد تصویب قرار گرفت. چرا که سندیکاهای بر این عقیده بودند که اگر بیمه‌ها اجباری نباشد، کارفرمایان زیر بار نخواهند رفت. از سوی دیگر، به علت عدم آگاهی بخش عمده‌ای از کارگران، از بیمه شدن فرار می‌کردند. در این مورد نقش کارفرمایان نیز بی‌نتیجه نبود. چون که در آن دوران کارفرمایان قوی و مهمی وجود داشتند و فاصله‌ی بین کارگران و کارفرمایان زیاد بود. یعنی کارگر به راحتی رو در روی کارفرما می‌ایستاد و می‌گفت که: تو حق مرا

خوردی و حق مرا باید بدهی. این را به راحتی به زبان می‌آورد. اما امروزه این چارپایه‌ها این قدر به هم چسبیده، کارگر یک چیزهایی هم به عنوان «اعتراض» می‌گوید. مثلاً می‌گوید: «در این معامله تو بیش تر بردی و به من کم تر دادی. در حالی که من بیش تر از تو زحمت کشیدم» لحن این سخن که توأم با نوعی ترس و لرز و استغاثه است با لحن کارگران آن زمان که از موضع «بالا» و «حق طلبانه» بود، بسیار فرق می‌کند. در آن زمان، کارگر برای ۵ ریال اضافه حقوق رو در روی کارفرما می‌ایستاد و به او تهنیت می‌زد که اگر حق ام را ندهی اعتصاب می‌کنم و سندیکا هم پشتیبانش بود. این‌ها با شرایط بعدی بسیار متفاوت است. اعتصابی داریم به نام اعتصاب «۵ ریالی‌ها». برای ۵ ریال اضافه حقوق اعتصاب کردند که تمامی کارگران در اعتصاب بودند و سندیکا هم حمایت کرد این اعتصاب چنان گسترده شد که تمامی سندیکاهای سایر صنوف نیز به حمایت از آن پرداختند. قضیه این قدر بالا گرفته بود که با دستگیری تعدادی از اعتصاب‌کنندگان و دخالت ساواک جلوی اعتصاب را گرفتند.

فعالیت‌های این سندیکا برمی‌گشت که دست‌اندرکاران وزارت کار نیز، بنا به ضرورت‌های شغلی‌شان، از آن آگاهی داشتند. از جمله فعالیت‌های ارزشمند آن دوره انتشار مجله‌ی «سندیکا» و هم‌چنین «دانشجویی‌های سندیکایی» بود که مورد توجه آن‌ها واقع شده بود و در تلاش بودند تا از این برجستگی و توان بهره‌گیرند. البته، بی‌این‌که بخواهند کوچک‌ترین کمکی هم بکنند؛ آنان به دنبال لقمه‌ی حی و حاضر بودند. به عنوان مثال، کارگاهی بود به نام «پرنیان» که آتش گرفت و کارگری هم سوخت. کارفرماها شروع کردند به جوسازی که کارفرمای این کارگاه از چنان توانمندی‌ای برخوردار نیست که بتواند خسارت این کارگر را بپردازد. از سوی دیگر، و در تقابل با این حرکت سندیکا نیز تبلیغات وسیعی را در حمایت از کارگر فوت شده به راه انداخت و کارگران را برای برنام‌های سَر قبر سازماندهی کرد. در این مراسم آقای سمنانی سخنرانی کرد. وی صحبت‌هایش را با این بیت آغاز کرد:

کشتی شکست و مردم کشتی فنا شدند / ای ناخدا! جواب خدا را چه می‌دهی؟

که تحت فشارهای بی‌رویه قرار می‌گرفتند. از طرف دیگر، حاکمیت معمولاً سعی می‌کرد تا از سندیکاهای در راستای برنامه‌های تبلیغاتی خود سود جوید. به همین خاطر، «خسروانی» که وزیر کار بود عموماً در مراسم سندیکاهای شرکت می‌کرد و عکاسان و خبرنگاران نیز عکس و گزارش تهیه می‌کردند و این را نشانی از دموکرات بودن حکومتی‌ها قلمداد می‌کردند. مراسم سندیکایی که وزیر کار وقت هم در آن شرکت می‌کرد و عکسش هم در روزنامه‌ها چاپ می‌شد چه پیامی می‌توانست داشته باشد؟

این نوع رفتارها را برای اخذ مشروعیت در مجامع بین‌المللی چگونه می‌بینید؟ آیا فکر نمی‌کنید که بخشی از رفتارهای حاکمیت‌هایی از این دست برای جلب وجهه و جلب حمایت‌های جهانی بوده است؟ برای جلب رضایت سندیکای کفاشان چه فعالیت‌هایی را انجام می‌دادند؟ آیا فکر می‌کنید تطمیع و تشویق برای شرکت در مجامع بین‌المللی یکی از راه‌های جلب رضایت سندیکای کفاشان بود؟

جواد مهران‌گهر: فردی از اعضای هیأت مدیره‌ی سندیکای کفاشان را حاکمیت وقت می‌خواست جهت شرکت در کنفرانس جهانی کار به خارج از کشور اعزام بکند، که اعضا قبول نکردند. و این مربوط به روزگاری است که اعضای سندیکا باید در حزب رستاخیز شرکت می‌کردند که البته هیچ‌کدام‌شان نیز شرکت نکرده بودند. اگر هیأت مدیره‌ی سندیکای کفاشان در حزب رستاخیز شرکت می‌کرد هم نماینده‌ی مجلس می‌توانست داشته باشد و هم نماینده‌ی در شورای عالی کار. به دلیل این‌که در چنان حزبی نرفتم و شرکت نکردیم طبیعتاً هیچ چیزی به ما ندادند. اما در مقابل، فردی از سندیکای کافه - رستوران‌ها را به عنوان نماینده‌ی از کارگران ایران به کنفرانس فرستادند.

این فرد عازم شد و موقعی که یک شب به برگزاری جلسه مانده بود، متن آماده‌ی را به عنوان متن سخنرانی در اختیارش قرار می‌دهند. خودش تعریف می‌کرد که: «وقتی نوبت به من رسید و من هم که بعد از چند بار روخوانی خودم را آماده کردم، ناخودآگاه قسمت‌هایی را که در مورد کارگران و حقوق آنان بود با احساس و حرارت بیش تری خواندم و همین با احساس خواندن، موجب شد که از سوی جمعیت حاضر مورد تشویق قرار گرفتیم. اما بقیه‌ی قسمت‌ها را معمولی قرائت کردم.» وقتی که این عنصر وارد خاک ایران می‌شود، توسط ساواک مورد سنج - جین قرار می‌گیرد که: چرا مورد تشویق قرار گرفتی؟ چرا بخشی را با حرارت خواندی که این قدر تشویقت کردند و ... این، وضعیت آن زمان بود.

در این سندیکاهای امکان داشت که افراد و کارگرانی با گرایش‌های سیاسی خاص فعالیت داشته باشند، اما چون اصلی اساسی مستقل بودن سندیکاهای بود و تجارب گذشته هم وجود داشت، بنابراین شعارهای احزاب و گروه‌ها در داخل سندیکاهای خریدار و مشتری ندانست و جو سندیکاهای اجازه‌ی فعالیت‌های این چنینی را نمی‌دادند.

سندیکا از طرفی فشار می‌آورد و کارفرمایان نیز از طرف دیگر، وزارت کار هم این وسط بلامتکلیف و دودل مانده بود. اما در نهایت، به سمت حمایت از هیأت مدیره‌ی سندیکا حرکت کرد. این تمایل به سندیکا، مساوی برآوردن تمامی خواسته‌های آن نبود بلکه با کدخدانمنشی و این‌که سندیکا مقداری کوتاه بیاید و کارفرمایان هم بخشی از خسارات را جبران کنند، به این مسأله فیصله داد. و در نهایت هم گفتند که بخشی از کمک را هم وزارت کار متقبل می‌شود.

به این نحو، نمایندگان حکومت در مسایل سندیکایی خودشان را علاقه‌مند نشان می‌دادند یا این‌که در مراسم افتتاحیه‌ی سندیکا و برنامه‌های دیگر آن‌ها شرکت می‌کردند و به این صورت از این شرایط در نهایت، به نفع خودشان می‌خواستند بهره‌مند شوند؛ نحوه‌ی برخورد حاکمیت تابعی بود از سیاست کلی‌اش. زمانی شعار فضای بازار سیاسی می‌داد و پایپیچ سندیکاهای نمی‌شد و آن‌ها را راحت می‌گذاشت. زمانی هم این فضا بسته می‌شد و در چنین شرایطی هم، سندیکاهای از اولین مراکزی بودند

برای داشتن آب پنکه، رادیو و سایر درخواست‌ها تلاش‌های زیادی می‌شد و کارگران در نهایت عموماً به خواسته‌هایشان دست می‌یافتند و این همه به برکت فعالیت‌های متشکل کارگران بود.

برخورد حکومت وقت با سندیکا چگونه بود؟ در صورت مقاومت سندیکا آیا حکومت مجبور به عقب‌نشینی می‌شد؟ حکومت چه ترفندهایی برای به زانو درآوردن سندیکا در پیش می‌گرفت؟ اساساً آیا حکومت به سندیکاهای از لحاظ مالی، امکانات و ... کمک می‌کرد یا نه؟

جواد مهران‌گهر: کمک مالی به سندیکاهای، در صورتی که آن‌ها آلت دست حاکمیت نبودند جزو محالات بود و بنابراین، هیچ‌وقت و به هیچ شکلی به سندیکاهای مستقل کمک نمی‌شد. حکومت بر آن بود که از نفوذ و محبوبیت این سندیکاهای به نفع خود استفاده کند. وزارت کار در زمان «خسروانی» تلاش بسیاری کرد تا از برجستگی و نفوذ سندیکای کفاشان استفاده کند. علت چنین کاری هم به توانمندی و

◇ ضعف سندیکای کفاشان را در چه می بینید؟
به نظر شما هیأت مدیره و رهبری سندیکا چه فعالیت‌هایی می‌توانست انجام بدهد، که موفق به عملی کردن آن‌ها نشد. ارزیابی شما از نقاط ضعف و نقاط قوت سندیکا چگونه است. وقتی پس از گذشت ده‌ها سال به عملکرد گذشته‌تان نگاه می‌کنید فکر می‌کنید چه کارهایی را باید انجام می‌دادید و دنبال چه کارهایی نباید می‌رفتید؟ چگونه است فراز و فرود تصمیم‌گیری در سندیکای کفاشان؟

جواد مهران‌گهر: این نکته‌ی مهمی است که توجه به آن می‌تواند تجربه‌های ارزشمندی را بیان کند. وجود افراد با خط‌مشی‌های انفرادی و شخصی، به نظر من، یکی از عمده‌ترین ضعف‌های سندیکا بود. سندیکا باید شرایطی فراهم می‌آورد که صرفاً مدافعان حقوق کارگری در رده‌ی رهبری قرار می‌گرفتند و افرادی که به هر دلیل، در پی منافع محدود و شخصی بودند، از آن کنار گذاشته می‌شدند. حذف این تیپ از افراد می‌توانست شرایطی را پیش بیاورد که سندیکا از حالت دودلی خارج شده و با قدرت و هیبت بیش‌تری حرکت می‌کرد. توجه به این نکته دارای اهمیت است که اگر سندیکایی مستقل بدون کوچک‌ترین توجه به خواسته‌های حاکمیت حرکت می‌کرد عموماً ۲ حالت بیش‌تر در مقابلش نبود! یا توسط حاکمیت ممنوع‌الفعالیت می‌شد یا این‌که روزبه‌روز بر قدرت و عظمت خودش می‌افزود. وجود رهبری یک‌دست و فعال در راستای منافع کارگران، و به دور از منافع شخصی، تداوم فعالیت چنین سندیکای مستقل و آزادی را تضمین می‌کرد.

همان‌طور که اشاره شد، سندیکا در حالت دوم، با قدرت تمام‌تر ماند، که به نظر من می‌شد چنین کاری کرد. در واقع، به قول معروف، با یکی به نعل و یکی به میخ زدن می‌شد حرکت کرد. نه این‌که یکی از فعالان را یک‌بار ببرند دربار و او از این‌رو به آن‌رو بشود.

بخشی از اعضای هیأت مدیره نیز - چنان‌که اشاره کردم - برای مسایل شخصی و در راستای منافع فردی خودشان، فعالیت‌هایی را بر علیه کل روند سندیکا از خود نشان می‌دادند. ضعف‌های شخصی این افراد نیز از دیگر علل انحراف برخی از رهبران سندیکا می‌تواند باشد.

به هر حال، در سندیکاهای صنوف این ضعف‌ها می‌توانسته وجود داشته باشد، چون صنف است و احتمال این‌گونه رفتارها وجود دارد و کاری هم نمی‌شود کرد. اما سندیکاهای برجسته‌تر و مهم‌تر که گستردگی بسیاری نیز داشتند مثل سندیکای صنایع نفت، خط لوله و بعدها کارخانه‌ی ذوب آهن می‌توانستند فعالیت‌ها و رفتارهایی را از خود نشان بدهند که سندیکاهای صنوف از آن‌ها تبعیت کنند، حمایت کنند؛ همانند سایر کشورهای جهان که

که در کشورهای دیگر این نوع مقاومت‌ها در برابر بدترین حاکمیت‌ها وجود داشته است و حرکت‌های کارگری بسیار برجسته‌تر از دورانی است که سندیکاهای ایران و در زمان شاه داشتند. حرکات دوران‌ساز را در آن‌ها بسیار زیاد می‌بینیم در حالی که آن نوع حرکات به نوعی در کشور ما هم وجود داشته است.

در مورد زمینه‌ها و علل و چرایی چنین رفتاری می‌توان کار پژوهشی انجام داد. شاید نزدیکی آن‌ها به اروپا و وضعیت خاص جغرافیایی ایران را بتوان یکی از علل دانست. وضعیتی که در اتحاد جماهیر شوروی یکی از همسایگان آن بود که با سیاست‌های مشخصی اگر قرار بود حرکتی بشود فشارهای مضاعفی را لاجرم می‌بایستی به سندیکاهای تحمیل می‌کردند. از طرف دیگر، آن‌ها شاید برخی ملاحظات خاص خودشان را در مورد حکومت شاه داشتند. این در حالی است که وضعیت همسایگان ما، هم از لحاظ رشد صنعتی و گستردگی جنبش کارگری چندان قابل توجه نیست. شاید اگر به جای کشورهای خلیج فارس در جنوب و یا افغانستان و پاکستان در شرق، کشورهای پیشرفته‌ی صنعتی مثلاً اسپانیا قرار داشتند، وضعیت جنبش کارگری و سندیکایی نیز در ایران فرق می‌کرد و فعالان ایرانی تجارب همسایگان‌شان را اخذ می‌کردند و فعالیت‌های خود را عمق و گستردگی بیش‌تری می‌دادند. تأثیر وضعیت و رشد یافتگی صنعتی همسایگان بی‌تردید بسیار مهم است.

نکته‌ی قابل توجهی را که در این مورد می‌توانم برای‌تان نقل کنم به نزدیک‌ترین تجربه‌ی من برمی‌گردد: چندی پیش برای کاری رفته بودم به میدان اعدام، کوچه‌ی صابون‌پزخانه، راسته‌ی گیوه‌دوزان؛ وقتی دقت می‌کنم می‌بینم این کوچه مال ۸۰ سال پیش است. همین جوری دست‌نخورده مانده. فکر می‌کنید از این سوراخ‌ها چی در بیاید؟! اگر خیلی - خیلی هنر بکنند وقتی اخراجش کردند، به وزارت کار برود و شرح ماوقع بگوید، و در نهایت، حق اخراجش را بگیرد. اما بعد ... مطمئن باشید بعد از چند مدت دوباره در همان سوراخ‌ها مشغول کار خواهد شد.

علی‌این‌گونه وضعیت‌ها را باید در ضعف رهبری، ضعف سندیکا دانست یا این‌که قضیه برمی‌گردد به بافت ذهنی و فرهنگی طبقه‌ی کارگر؟ این‌جا بافت این‌گونه بود. این‌جا کارگر صنایع نفت و یا کارگر خط لوله نفت که مثلاً در مسجد سلیمان در گرمای ۵۵ درجه در آفتاب کار می‌کند و حق‌اش را می‌گیرد، مطرح نیست. اگر چنین کارگری را اخراج کنند که نمی‌رود چاه نفت بزند، اما اگر کارگر کفاش را اخراج کنند فردا در یک کارگاه دیگر کار می‌کند و یا این‌که خودش یک کارگاهی را علم می‌کند.

● در روزهایی هم که کنفرانس‌ها، عمومی بود همه‌ی کارگران می‌توانستند پشت تریبون قرار گیرند و مشکلات صنفی خود را مطرح بکنند.

● وجود رهبری یک‌دست و فعال در راستای منافع کارگران، و به دور از منافع شخصی، تداوم فعالیت چنین سندیکای مستقل و آزادی را تضمین می‌کرد.

● نمایندگان حکومت در مسایل سندیکایی خودشان را علاقه‌مند نشان می‌دادند به این صورت از این شرایط در نهایت، به نفع خودشان می‌خواستند بهره‌مند شوند.

چنین رفتارهایی به وفور مشاهده شده است. ولی در این‌جا، مخصوصاً در حکومت ۱۳ ساله‌ی هویدا هیچ‌گونه رفتاری از این نوع مشاهده نشد. اگر دنبال حرکات برجسته باشیم که دارای تأثیرات عالی و همه‌گیرتری باشد، در صورت مشاهده‌ی کم چنین پدیده‌ای، به نظر من، علت آن‌ها باید در ضعف کلی جنبش کارگری جست‌وجو کرد و نمی‌توان صرفاً روی سندیکاهای صنوف و یا ضعف آن‌ها اصرار ورزید.

◇ فعالیت سندیکا، در مقاطع مختلف چگونه بود؟ آیا نمی‌اندیشید که در برخی از مقاطع زمانی، تفاوت‌هایی را می‌توان مشاهده کرد؟ آیا به نظر شما سندیکاهای صنوف در مقطعی، نسبت به یک مقطع دیگر فعال‌تر و یا کاهلان‌تر عمل نمی‌کردند؟ افت و خیزهای فعالیت‌های سندیکایی را چگونه می‌توان تبیین کرد؟

جواد مهران‌گهر: به نظر می‌رسد سندیکاهای به‌جای خالی کردن میدان اگر مقاومت و ایستادگی‌های بیش‌تری را از خود نشان می‌دادند، هر چند ممکن بود ضرباتی را هم تحمل بکنند، به‌تر بود. از نظر تاریخی می‌بینیم

◇ تحولات اقتصادی ایران چه تأثیرهایی را بر دگرگونی صنایع کفاشان بر جای گذاشته است؟ مهم‌ترین و بنیادی‌ترین معضل این صنایع را چگونه ارزیابی می‌کنید؟ مشکلات کفاشان را در حال حاضر در چه می‌بینید؟

جواد مهران‌گهر: به‌طور کلی می‌توانم بگویم که تحولات اخیر بافت و شیرازه‌ی کفاشان را در هم ریخته است. در حال حاضر، صنایع ما ۳ شاخه شده است:

۱. مغازه‌داران: این همه مغازه‌ی کفش فروشی شاید ده‌ها برابر چند سال پیش، کل فعالیت این‌ها در چسب خلاصه می‌شود! میزان شناخت و آشنایی‌شان با مسایل کفافی در حد بسیار ابتدایی و اولیه است. شاید اغراق نباشد اگر بگویم سر و ته کفش را نمی‌توانند تشخیص بدهند. مثلاً اگر پنجه‌ی کفش را به پاشنه و پاشنه را به پنجه‌ی کفش بنویزی متوجه نمی‌شوند!

۲. دسته‌ی دیگر، تولیدکنندگان هستند که کج‌دار و مریز کار می‌کنند. برخی از کارگران سرشناس پیر شدند، برخی دیگر فوت کردند و برخی از جوان‌ها هم هستند که زحمت می‌کشند و به‌هرحال، چراغ را روشن نگه‌داشته‌اند ولی آن چه حیاتی است، این است که سرمایه‌ها سود چندانی نمی‌برند.

۳. دسته‌ی دیگر، تاجران جنس فروشی هستند که مواد اولیه را تهیه می‌کنند. این شاخه نیز در حال حاضر سعی می‌کند به‌صورت نقدی فعالیت بکند و مواد اولیه را با قیمت‌های بسیار بالایی - بی‌این‌که کاری انجام داده باشد - از آن دست می‌خرد و از این دست به [تولیدکننده] می‌فروشد. سود اصلی از آن این دلالان است.

اما نکته‌ی دیگری که از اهمیت زیادی برخوردار است، خرد شدن کارگاه‌هاست. به این معنی که مثلاً یک کارگاه با حدود ۲ میلیون تومان می‌شود وسایلی را فراهم آورد و اسمش را هم گذاشت «کارگاه». فرض می‌کنیم که این کارگاه در هفته ۴۰ جفت کفش می‌دوزد و باز اگر فرض کنیم این ۱۰ کارگاه را بشود با هم ادغام کرد سرمایه‌ای معادل ۲۰ میلیون تومان فراهم می‌شود. در عین حال، کل تولیدی ۱۰ کارگاه در هفته می‌شود ۴۰۰ جفت. با این مبلغ سرمایه هم کفش‌های بیش‌تری را می‌توان تولید کرد و هم کفش‌هایی با کیفیت بسیار بالاتر. در عین حال که می‌شود برنامه‌ریزی و سازماندهی منسجمی را نیز تدارک دید که ائتلاف هزینه‌ها و سرمایه‌ها و نیروها را نیز به حداقل رساند.

اما چنین سیاستی کو؟ چرا کارگاه‌ها خرد شده؟ این سیاست را چه کسانی پیش می‌بزنند؟ این کارها به نفع کدام طبقه است؟ منافع اقتصادی چه گروهی فراهم می‌آید؟ یکی از همکاران تعریف می‌کرد که تلاش

در رژیم شاه، سیاست این بود که کارگاه‌ها را خرد بکنند تا این‌ها نتوانند زیر یک سقف جمع بشوند. رژیم شاه از اجتماع ده‌ها هزار کارگر در یک نقطه هراسان بود و به هیچ‌وجه اجازه‌ی چنین تجمعی را نمی‌داد. به همین علت هم بود که تمایل چندانی به گسترش کارخانه‌های عظیم نداشت و هدف‌اش این بود که به‌جای این‌که کارگران ده هزارتایی زیر یک سقف باشند، این‌ها در گروه‌های ۴۰ - ۳۰ تایی باهم باشند که کنترلش هم راحت‌تر باشد.

◇ ضرورت تشکیل سندیکا را تا چه حد می‌دانید؟ به نظر شما، آیا اصولاً نیازی به چنین تشکیلات مستقل وجود دارد یا نه؟

جواد مهران‌گهر: هر کسی که فعالیت تولیدی به‌خصوص در صنایع ما دارد، می‌داند که جریان کارگری، سندیکا می‌خواهد. هر کسی که تولید می‌کند و زحمت می‌کشد سندیکا و اتحادیه می‌خواهد. اگر بگوییم که کارگری چنین نیازی را احساس نمی‌کند، به خطا رفته‌ایم. یا اگر ادعا کنیم که شرایط چنین فعالیت‌هایی وجود ندارد، باز هم به خطا رفته‌ایم. این کار، «شرایط» بر نمی‌تابد! همیشه، شرایط‌اش را دارد. اگر در مثل مناقشه نباشد می‌توان گفت که وقتی در جامعه‌ی متمدن در یک کشتی غرق شده، ۳ نفر جان سالم به‌در می‌بزنند، برای احقاق حق اتحادیه‌ای ایجاد می‌کنند و پی‌گیر مطالبات‌شان هستند. حال چگونه می‌شود که هزاران کارگر بدون اتحادیه یا سندیکا بخواهند فعالیت و تولید داشته باشند؟

مسئله این است که باید شروع کرد و از عناصر با تجربه هم مدد گرفت و آرام - آرام از جمعیت‌های ۷ - ۵ نفری شروع کرد تا رسید به جمعیت‌های ۷۰۰ نفری. وقتی جایی چراغش روشن شود و جمعیتی نیز زیر آن چراغ گرد آیند، قطعاً این روند گسترش می‌یابد. پیدا کردن عناصری که این جمع را حرکت بدهد، بسیار مشکل است. کیست که گذشت داشته باشد و پا در میدان بگذارد؟! به نظر می‌رسد، روزگاری بود که زندگی راحت‌تر بود، دغدغه‌های شخصی کم‌تر بود و در عین حال نیز گذشت افراد بسیار فراوان‌تر بود، اما اکنون شرایط از هر لحاظ متفاوت است.

به هر حال، در واجب بودن و در درست بودن این تجمع شکی نیست. از سوی دیگر، سیاست دولت و حاکمیت هم شرط است. نمی‌شود سیاست کلی حاکمیت را ندیده گرفت. مثلاً رژیم شاه چون می‌خواست در مجامع جهانی خودی نشان بدهد، ادعا می‌کرد که ما «سندیکا» هم داریم ولی فقط فرم ظاهری آن را می‌خواستند.

◇ با سپاس از قبول دعوت و شرکت در این گفت‌وگو.

● مراسم سندیکایی که وزیر کار وقت هم در آن شرکت می‌کرد و عکسش هم در روزنامه‌ها چاپ می‌شد چه پیامی می‌توانست داشته باشد!!

● وجود افراد با خط منحنی‌های انفرادی و شخصی، به نظر من، یکی از عمده‌ترین ضعف‌های سندیکا بود.

● هر کسی که تولید می‌کند و زحمت می‌کشد سندیکا و اتحادیه می‌خواهد. اگر بگوییم که کارگری چنین نیازی را احساس نمی‌کند، به خطا رفته‌ایم. یا اگر ادعا کنیم که شرایط چنین فعالیت‌هایی وجود ندارد، باز هم به خطا رفته‌ایم.

بسیار زیادی کردیم که این خرده کارگاه‌ها را دور هم جمع کنیم و اتحادیه بزنیم. اما موفق نشدیم. برای ساماندهی وضعیت کفاشان کارهای مختلفی می‌توان انجام داد. نمونه‌اش هم، سندیکا و اتحادیه است و از طریق اتحادیه کار ساماندهی تولید و توزیع را انجام داد. به عنوان مثال، می‌توان برنامه‌ریزی کرد و کلیه‌ی تولیدات کارگاه‌ها را در ۳ وضعیت «درجه‌ی یک»، «درجه‌ی ۲» و «درجه‌ی ۳» برنامه‌ریزی کرد و یک جفت از این کفش‌ها را هم به مغازه‌دارها نداد تمام این کفش‌ها را در تعاونی اتحادیه یا سندیکا ریخت و هر مغازه‌داری هم مایل به خرید بود از طریق تعاونی اتحادیه اقدام بکند.

یا این‌که: برای مدل کفش، هیأت مدیره داشته باشیم. مگر فرانسه، مگر شارل ژوردن، مگر کریستین دیور، مگر ترکیه و ... مدل تعیین نمی‌کنند؟ ما هم مدل تعیین کنیم. چرا آن‌ها مدل تعیین بکنند؟ از طرف دیگر، جنس هم مستقیم از کارخانه تحویل تولیدکننده داده شود، نه این‌که ۱۰ دلال این وسط پول مفت بخورند. ما - در حد خودمان - این جور می‌فهمیم که راه‌حل این است. مگر این‌که راه‌حل‌های بهتری ارایه شود که عملاً چنین چیزی یا ارایه شده و یا وجود ندارد.